

دَرکِ عکس

جانِ برجر

ویرایش و مقدمه از جنوف دایر
ترجمه: کریم متقی

فهرست

مقدمه‌ی مترجم	۸
مقدمه‌ی ویراستار نسخه‌ی اصلی	۹
تصویر امپریالیسم	۱۹
درکِ عکس	۳۰
کاربردهای سیاسیِ فتو مونتاز	۳۵
عکس‌های عذاب	۴۱
کت و شلوار و عکس	۴۷
پُل استرند	۵۵
کاربردهای عکس، برای سوزان سانتگ	۶۵
نمودها، ابهام عکس	۷۷
کاربرد عمومی عکاسی	۸۸
معمای نمودها	۹۵
روایت‌ها	۱۰۹
مسیح دهقانان، مارکتا لوسکاچوا: زائرها	۱۱۷
دابلیو. یوجین اسمیت	۱۲۲
بازگشت به خانه، کریس کیلیپ: سر بزنگاه	۱۳۱
اسباب زیستن، نیک وِپلینگتن: اتاق نشیمن	۱۴۴
آندره کِرتس: درباره‌ی مطالعه	۱۵۱
مردِ گدا در مترو، آنری کارتیه برسون	۱۵۳
مارتین فرانک، فکس‌های رد و بدل شده	۱۶۱
ژان مَهر: طرح اولیه‌ی پرتره	۱۷۵
تراژدی به وسعت زمین، گفتگو با سباستیانو سالگادو	۱۸۳
شناخت، مویرا پِراتا: تقریباً نامرئی	۱۹۲
نکوداشت کارتیه برسون	۱۹۷
میان گذشته و آینده	۲۰۱
مارک تریویر	۲۰۷
جیتکا هانزلووا: جنگل	۲۱۹
آحلام شِبلِی: رَدگیرها	۲۲۵
منابع لاتین	۲۳۲

تصویر امپریالیسم

سه‌شنبه، ۱۰ اکتبر ۱۹۶۷، عکسی در جهان منتشر شد که ثابت می‌کرد یکشنبه‌ی گذشته/رِنستو چه گوارا^{۶۲} در درگیری دو گروهان از ارتش بولیوی با یک نیروی چریکی در شمال رودخانه‌ی ریوگراندا، در حومه‌ی روستای جنگلی هیگوئراس، کشته شده است. (بعدها این روستا به‌خاطر دستگیری گوارا جایزه‌ی پُرمطراقی دریافت کرد). جسد چه به اسطبل‌ی واقع در یک شهر کوچک، به نام ولگراندا، انتقال یافته بود. بدن او در برانکاردا و بر روی یک سکوی سیمانی قرار گرفته بود.

«چه» گوارا در طول دو سال گذشته، به اسطوره تبدیل شده بود. کسی از جای او مطمئن نبود. هیچ سند و مدرکی قطعی از کسی که او را دیده باشد وجود نداشت. اما حضور او به‌طور مداوم مفروض بوده و طلب می‌شد. او در سرخط آخرین بیانیه‌ی خود-ارسال شده به سازمان همبستگی سه‌قاره در هاوانا- که از یک پایگاه چریکی واقع شده در «جای ناشناخته‌ای از جهان» صادر شده بود، گفته‌ای از خوزه مارتی^{۶۳} شاعر انقلابی قرن نوزده، آورده بود: «حالا نوبت مشعل‌هاست، و تنها نور را باید دید.» گویی حالا گوارا در نوری که خود اظهار کرده بود، به موجودی نامرئی و در عین حال همه‌جا-حاضر تبدیل شده بود.

حالا او مرده است. شانس زنده ماندن او، وارونه و غیرطبیعی، فقط در توان یک اسطوره می‌گنجید. اسطوره‌ای که باید به میخ کشیده شده باشد. نیویورک تایمز نوشت، «اگر رِنستو چه گوارا واقعاً در بولیوی کشته شده باشد، حالا احتمال آن می‌رود که یک اسطوره و همچنین یک مرد در خاک آرام گرفته است.»

از چگونگی مرگ او اطلاعی نداریم. در واقع می‌توان این ایده را از طرز فکر برخی افراد به‌دست آورد که پس از مرگ دست‌های او را قطع کردند. نخست او را مخفی کردند. بعد او را به‌نمایش گذاشتند و سپس دوباره در گوری ناشناس، در مکانی نامعلوم، به خاک سپردند. سپس نبش گورش

۶۲. Ernesto Che Guevara (۱۹۶۷-۱۹۲۸)، پزشک، نویسنده، چریک، سیاست‌مدار و انقلابی مارکسیست آرژانتینی

۶۳. José Julián Martí Pérez (۱۸۹۵-۱۸۵۳)، اهل کوبا و شاعر برجسته‌ی ادبیات آمریکای لاتین

کرده و سوزاندند. اما قبل از سوزاندن، انگشتان او را برای شناسایی در آینده قطع کردند. این کار ممکن است نشان از آن باشد که هنوز در شک و تردیدی جدی بودند؛ آیا کسی را که به قتل رسانده بودند، گوارا بود؟ به همان اندازه هم می‌تواند حاکی از آن باشد که هیچ شک و تردیدی در میان نبود، اما از جسد او می‌ترسیدند. من بیشتر به حالت دوم معتقدم.

هدف از این عکس ۱۰ اکتبر، پایان دادن به یک اسطوره بود. با این حال از نظر بسیاری از کسانی که آن را دیده‌اند، ممکن است هدف از این کار بسیار متفاوت بوده باشد. معنای این کار چیست؟ در حال حاضر معنای دقیق و روشن این عکس چیست؟ عکس را، با نگاه خود و با احتیاط، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهم.

بین این عکس و تابلو نقاشی *رِمبرانت*^۴، *درس آناتومی دکتر نیکولاس تالپ* شباهت‌هایی وجود دارد. سرهنگ بولیویایی، با پوشش ساده و دستمالی که به بینی خود دارد جای دکتر را گرفته است. دو نفر در سمت راست سرهنگ، با همان شدت و جدت ولی فاقد اشتیاق نگاه دو پزشک سمت چپ دکتر *تالپ*، نزدیک جسد ایستاده و به جنازه خیره شده‌اند. درست است که افراد بیشتری در تابلوی *رِمبرانت* وجود دارند (مطمئناً خیلی‌ها در اسطبل *والگراند* حضور داشته‌اند که عکس آن‌ها گرفته نشده است)، اما با توجه به حالت قرار گرفتن جنازه *اچه گوارا* در ارتباط با افراد بالای سر او و حس سکون مطلق جنازه، افراد حاضر در دو تصویر خیلی به هم شبیه‌اند.



درس آناتومی دکتر نیکولاس تالپ، رِمبرانت

عمل کرد مشابه دو عکس جای تعجب ندارد: هر دو در رابطه با جسدی هستند که به تفصیل و به صورت عینی مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر آن، هر دو در رابطه با نمونه‌ای از مرده‌های

۶۴. [Rembrandt Harmenszoon van Rijn (۱۶۶۹-۱۶۰۶)، از هنرمندان تأثیرگذار در تاریخ نقاشی هلند و اروپا به‌شمار می‌آید.]

عبرت‌آمیز هستند: یکی برای پیشرفت علم پزشکی و دیگری برای هشدار سیاسی. هزاران عکس از مرده‌ها و قتل‌عام‌ها گرفته می‌شوند. اما در مواردی نادر به‌صورت رسمی به‌نمایش گذاشته می‌شوند. دکتر *تالپ* رباط‌های بازو را شرح می‌دهد و آنچه توضیح می‌دهد، عملاً در رابطه با بازوی آدم‌هاست. سرهنگی که دستمال جلوی بینی خود گرفته سرنوشت نهایی یک رهبر چریکی بدنام - به‌عنوان مشیت مقرر الهی - را نشان می‌دهد، و آنچه توضیح می‌دهد عملاً به‌معنای سرنوشت تمام چریک‌های این قاره است.

این عکس تصویر دیگری را نیز برای من یادآوری می‌کند: تابلو نقاشی *آندرئا مانتینا*^{۶۵} از مسیح، که اکنون در موزه‌ی *بررای*^{۶۶} میلان نگه داشته می‌شود. بدن از همان ارتفاع دیده می‌شود، اما زاویه‌ی دید از سمت پاهاست تا نمای جانبی. دست‌ها در موقعیت یکسان قرار گرفته و انحناي انگشت‌ها نیز یکی‌ست. پارچه‌ی روی قسمت پایین بدن چین برداشته، درست همان حالتی که شلوار سبز زیتونی *گوارا* به‌خود گرفته، خون‌آلود و گشوده. سر نیز با زاویه‌ی یکسان بالا نگاه داشته شده است. حالت شل و بی‌رمق دهان نیز یکی‌ست. چشمان مسیح بسته است و دو عزادار در کنار او دیده می‌شوند. چشم‌های *گوارا* باز است و عزاداری در کنار او دیده نمی‌شود: فقط سرهنگ دستمال به‌بینی، یک نیروی اطلاعاتی آمریکایی، چند سرباز بولیویایی و روزنامه‌نگاران. باز هم مشابهت‌ها جای تعجب ندارند. راه‌های دیگر زیادی برای دراز کردن جنازه‌ی مجرمان وجود ندارد.



مسیح، آندرئا مانتینا

۶۵. [Andrea Mantegna (۱۴۶۹-۱۵۰۶)، نقاش ایتالیایی که خط افق را در نقاشی، برای حس جلوه‌ی عظمت، پایین‌تر آورد.]

بررا. ۶۶